



آزادی در اسلام

دکتر سید جواد امام جمعه زاده*

این نوشتار، بر آن است تا مفهوم پدیده آزادی را با تاکید بیشتر بر بعد کلامی آن در دین مبین اسلام، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. ابتدا با استفاده از دیدگاهها و نظرات مختلف، به تعریف پدیده آزادی می پردازیم و پس از آنکه آزادی تعریف شد و مفهوم آن از نظر اسلام مشخص گردید، از منظر چهار رویکرد، ابعاد گوناگون تاکید اسلام را بر آزادی تشریح خواهیم نمود. در رویکرد نخست، با توجه به قاعده جبر و اختیار که یکی از قواعد متقن کلامی است، جایگاه آزادی در اسلام توضیح داده می شود. آنگاه در چارچوب قاعده حسن و قبح عقلی و پس از آن، قاعده و اصل عدم سلطه، پدیده مورد نظر تبیین می گردد. در رویکرد چهارم، با استفاده از قاعده لاضرر، اهمیتی که اسلام برای آزادی قائل شده است، مشخص می شود.

تعریف آزادی

یکی از تعاریفی که بیشتر از تعاریف دیگر، مورد بحث و قبول فیلسوفان اجتماعی قرار

* - استادیار و عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

گرفته است، آزادی را عبارت از این می داند که فرد بتواند آنچه را میل دارد، انجام دهد؛ در صورتی که مزاحمت دیگران را فراهم نسازد.^(۱) ولی کرزن Curzon در تعریف زیباتری می گوید:

«آزادی حقیقی آن نیست که هر چه میل داریم انجام دهیم؛ بلکه آن است که آنچه را
حقی داریم انجام دهیم.»^(۲)

گاهی ممکن است به غلط، یک جامعه آزاد، جامعه ای بدون قوانین و مقررات و یا یک انسان آزاد، انسانی بدون هر گونه قید و بند^(۳) نسبت به جامعه و انسانهای دیگر تصور شود^(۴) که این با معنا و مفهوم صحیح آزادی مغایرت دارد؛ زیرا صرف رهایی از ممنوعیتها و محدودیتها نمی تواند یک انسان آزاد یا جامعه آزاد را تداعی کند. انسان آزاد، یک انسان مشرف است؛ یعنی از یک اشراف ارادی بر طرفین سلب و ایجاب رفتارهای فردی و جمعی برخوردار است و هر چه این اشراف یا سلطه زیادتر باشد، آزادی بیشتر خواهد بود.^(۵)

دین مبین اسلام، آزادی را از دو جنبه سلبی و ایجابی مورد تأکید قرار داده است. در جنبه سلبی، تلاش انسان در طول زمان، از بین بردن طاغوتها، حکام مستبد و نظامهای دیکتاتوری و در حقیقت مفقود نمودن موانع درونی و بیرونی آزادی است. آیه ۶۴ سوره آل عمران می فرماید: «لَا يَتَّخِذُ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی: «بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدایی نپذیرد». به عبارت دیگر، بشر پرستی به هر شکل و صورت، مانع آزادی واقعی انسان است. جنبه ایجابی آزادی که پس از جنبه سلبی قرار دارد، همان تحقق آزادی می باشد. بعد از طاغوت زدایی و رفع موانع بیرونی و درونی (جهاد اصغر و اکبر) آزادی می تواند در معنای واقعی خود به منصف ظهور برسد. وقتی موانع آزادی مرتفع گشت، زمانی معنای شیرین آزادی لمس می شود که عقل محوری و خردگرایی بر جامعه حاکم گردد. هگل فیلسوف آلمانی دولت و حاکمیت آن را عقلی می داند و معتقد است؛ آگاهی از این ضرورت، آزادی را به دنبال دارد. او می گفت: «آدمیان هنگامی آزاد هستند که از ضرورت آگاه باشند و دریابند که تدابیرشان فرآورده عقل است.»^(۶) در چنین حالتی، میان ارزشهای ذهنی و هنجارهای وضع شده، هماهنگی ایجاد خواهد شد و آنچه مطلوب انسان است با آنچه ملزم به انجام آن است، سازگار می گردد.^(۷) برخی از اندیشمندان، آزادی را تنها آزادی عقل و



پیروی از عقل می‌دانند^(۸) و عقل هیچ‌گاه بر تمامی تمایلات فردی که همان آزادی نامحدود انسان است^(۹)، صحنه نمی‌گذارد. در قرآن مجید آمده است: «أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الْهَوَا» آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش بر گزیده است. یعنی ای پیامبر، اگر آنها در برابر دعوت تو دست به مخالفت می‌زنند، به خاطر این است که آنان پیرو عقل و منطق نیستند و در هوی پرستی و تمایلات فردی مستغرق شده‌اند.^(۱۰) در غرر الحکم، از علی (ع) منقول است که انسان آزاد، به فردی اطلاق می‌شود که تسلیم شهوات و هواهای نفسانی نگردد.^(۱۱) علی (ع) همچنین می‌فرماید: «عدو العقل الهوی»، دشمن عقل هوی و هوس است.^(۱۲) در جای دیگر نیز امام علی (ع) می‌فرماید: «لا یستعان علی الذهر الا بالعقل» یعنی: «فاصل آمدن بر روزگار و مشکلات زندگی، تنها از طریق عقل و به کمک خرد مقدور و میسر می‌باشد»^(۱۳) بنابراین آزادی از این منظر، مترادف خردگرایی و هوس‌گریزی است. اگر امیرالمومنین (ع) در حکمت ۲۵۶ نهج البلاغه، انسان آزاد را فردی می‌داند که وجود خود را به قیمتی جز بهشت معاوضه و معامله نکند، به خاطر این است که معامله‌ای غیر از این، سفیه و غیر عقلی خواهد بود^(۱۴).

مناسفانه خیانت اربابان کلیسا و عملکرد بدکشیشان در قرون وسطی، موجب شد برخی متفکرین غرب اعتقاد به خدا را مقابل آزادی قرار دهند تا جایی که سارتر می‌گوید:

«چون به آزادی ایمان و علاقه دارم، نمی‌توانم به خدا ایمان و اعتقاد داشته باشم.»

از نظر اسلام، اعتقاد و ایمان به خدا مساوی است با اینکه انسان آزاد و مختار باشد و آزادی به معنای واقعی، گوه‌ر انسان است.^(۱۵) انبیاء و اولیای الهی آمدند که انسان را از زنجیرهای جهل و نادانی، هوی و هوس نجات دهند (سوره اعراف: آیه ۵۷)، حریت او را به او یاد آوری کنند^(۱۶) و به ساحل امن عقل و علم برسانند و این آزادی که اسلام از آن یاد می‌کند، در رشد عقل و علم تجلی می‌یابد. در این آزادی که همان پیروی از عقل است، اصالت کمال، جای اصالت لذت را می‌گیرد و آزادی هموارکننده صیوریت انسانی می‌گردد.

آیت اله صدر معتقد است: انسان در طول زمان و گذشت تاریخ، برای به دست آوردن این آزادی، در جنگ و نزاع بوده است. اسلام نه تنها تسلط بر زنجیرها و قید و بندهای ظاهری؛ بلکه دگرگونی در پایه‌های روحی و فکری را لازمه آزادی می‌داند و پس از وهابی انسان از

هوی و هوس (نفس اماره) - که آن را قدم اول می‌شمارد - به آزادی اجتماعی فرد می‌پردازد. همچنانکه بنهای داخلی را از بین می‌برد و مردود می‌دارد، زدودن بنهای اجتماعی و بردگی انسان برای انسان را نیز خاطر نشان می‌کند و به دنبال آزادی درونی و برونی انسان، مرحله آزادی در عمل و اخلاق فرد در جامعه مطرح می‌گردد^(۱۷). حال با توجه به تعریف آزادی، از منظر چند رویکرد، می‌توان تاکید اسلام را بر آزادی تبیین نمود.

الف - رویکرد جبر و اختیار

با توجه به اینکه در برخی از آیات قرآن صریحاً همه چیز منوط به تقدیر و مشیت الهی دانسته شده (به عنوان مثال در آیه سوم سوره طلاق آمده است: «قد جعل الله لکل شیء قدراً» همانا خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است) و در آیاتی دیگر انسان در عمل خود مختار و آزاد قلمداد گردیده است (مثلاً آیه ۱۱ سوره رعد: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینبغوا ما با نفوسهم» خداوند وضع هیچ مردمی را عوض نمی‌کند مگر آنکه خود آنها وضع خود را تغییر دهند)؛ از نیمه دوم قرن اول، در طرز تفکر در این باب پیدا شد؛ گروهی طرفدار جبر و تقدیر و گروهی دیگر طرفدار اختیار و آزادی گردیدند و به دنبال آن، دو مکتب اشعری و معتزلی پدید آمد که معتزله بر عکس اشاعره، انسان را در کار خود، مختار و آزاد می‌دانند.

اما نظر سوم که نظر صحیح می‌باشد، معتقد است: بین آیات قرآن تعارضی دیده نمی‌شود و در حقیقت، علم سابق و نافذ الهی و مشیت مطلقه او، با اختیار و آزادی انسان منافات ندارد. انسان در نظام هستی دارای اختیار و آزادی است؛ یعنی به او عقل، فکر و اراده داده شده است. او در کارهای خود، مانند یک سنگ نیست که او را از بالا به پایین رها کنند و تحت تأثیر عامل جاذبه زمین خواه و ناخواه سقوط نماید؛ مانند گیاه نیست که تنها یک راه محدود در جلوی او باشد؛ و همچنین مانند حیوان نیست که به حکم غریزه کارهایی انجام دهد. نظام عینی از نظام علمی ریشه می‌گیرد و علم ازلی خداوند که به افعال و اعمال انسان تعلق گرفته، به معنای این است که او از ازل می‌داند که افراد به موجب اختیار و آزادی خود چگونه عمل می‌کنند. پس علم ازلی و مشیت الهی در سلب آزادی و اختیار و اینکه انسان را به اطاعت یا معصیت وادار و مجبور کند، دخالتی ندارد^(۱۸).

برخی از فیلسوفان قرن بیست تصور کرده‌اند که تنها اگر خدا را نپذیرند، آزادند، آن هم



بدین معنا که در این صورت می‌توانند رابطه اراده خود را با گذشته و حال، یعنی با تاریخ و محیط قطع کنند و با چنین اراده مقطوع از گذشته و حال، آینده را انتخاب کرده و بسازند و حال آنکه مسأله جبر و اختیار به قبول و نفی خدا مربوط نمی‌باشد. با قبول خدا می‌توان برای اراده انسان نقش فعال و آزاد قائل شد همچنان که با نفی خدا نیز طبق قانون علیت عامه می‌توان به فرضیه آزادی انسان ایراد وارد نمود؛ یعنی ریشه جبر یا توهم جبر، اعتقاد به نظام قطعی علت و معلول است که الهی و مادی هر دو به آن معترف می‌باشند. اگر منافاتی میان نظام قطعی علت و معلول و میان آزادی و اختیار انسان نیست - همان طور که واقعاً هم نیست - اعتقاد به خدا سبب نمی‌شود منکر آزادی بشویم^(۱۹). در کتاب «آزادی فرد و قدرت دولت» گفته شده که در اروپا مسأله استبداد سیاسی و اینکه آزادی از آن دولت است و نه افراد، با مسأله خدا توأم بوده است. آنان فکر می‌کردند که اگر خدا را قبول کنند، استبداد قدرتهای مطلقه را هم باید بپذیرند که فرد در مقابل حکمران هیچ گونه حقی ندارد و حکمران نیز در مقابل فرد هیچ گونه مسؤولیتی نخواهد داشت و تنها در پیشگاه خداوند مسؤول است. لذا افراد فکر می‌کردند که اگر خدا را بپذیرند، باید اختناق اجتماعی را نیز بپذیرند و اگر بخواهند آزادی اجتماعی داشته باشند، باید خدا را انکار کنند؛ پس آزادی اجتماعی را ترجیح دادند. اما از نظر اسلام، نه تنها نتیجه اعتقاد به خدا پذیرش حکومت مطلقه افراد نیست؛ بلکه تنها اعتقاد به خداست که حاکم را در مقابل مردم و اجتماع مسؤول می‌سازد و افراد را ذی حق می‌کند که این از خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه به خوبی فهمیده می‌شود^(۲۰). در اسلام، مفاهیم دینی همیشه مساوی آزادی بوده است، درست بر عکس آنچه در غرب جریان داشته، یعنی اینکه، مفاهیم دینی مساوی با اختناق اجتماعی بوده است^(۲۱).

بنابراین، اگر به موضوع جبر و اختیار در علم کلام دقت کنیم، می‌بینیم که انسان از دیدگاه اسلام دارای آزادی و اختیار است که با استفاده از عقل خود از میان گزینه‌های مختلف گزینه مناسب را دنبال می‌کند. شهید مطهری خاطر نشان می‌سازد که انسان در افعال و آثار خود مختار و آزاد است و این اختیار و آزادی که در حد اعلاست، با ضرورت نظام هستی هیچ تغایری ندارد. ایشان، اینکه انسان در هر شرایطی در انتخاب فعل یا ترک آزاد می‌باشد و در مقابل هیچ عامل طبیعی یا مافوق طبیعی مسلوب الاختیار نیست را امری بدیهی و وجدانی

می‌داند^(۲۲). شایان ذکر است که این اختیار و آزادی در اسلام توأم با مسؤولیت است. با توجه به آیه «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (دهر: ۳) یا آیه ۲۹ سوره کهف، انسان دارای آزادی اراده و اختیار است^(۲۳) و به هر یک از دو راه که بخواهد، می‌تواند متصف شود و اگر راه و اجباری وجود ندارد^(۲۴) ولی با انتخاب آزادانه خود، در برابر آینده‌اش مسؤول می‌باشد به این معنا که او حاکم بر سرنوشت خود قرار داده شده و باید در مقابل مسؤولیتی که در برابر خدا دارد، راه آینده ساز خود را بر اساس تعقل و حکمت برگزیند^(۲۵). ویکتور فرانکل نویسنده معاصر اتریشی (۱۹۰۵-۱۹۹۷ م) نیز در کتاب «انسان در جست و جوی معنا» می‌گوید: آزادی اگر در چارچوب مسؤولیت قرار نگیرد، در معرض سقوط و انحطاط است و به همین دلیل پیشنهاد می‌کند همتای مجسمه آزادی در سواحل شرق امریکا، مجسمه مسؤولیت هم در سواحل غربی آن کشور نصب گردد^(۲۶).

ب- رویکرد قاعده حسن و قبح عقلی

بر اساس قاعده حسن و قبح عقلی نیز که از مباحث مهم کلامی است، انسان آزاد آفریده شده و افعال انسان از اراده و اختیار او سرچشمه گرفته است؛ چرا که در غیر این صورت، مجازات بدکاران، بی‌عدالتی و پاداش نیکوکاران، کاری بیهوده و بی دلیل خواهد بود^(۲۷). با توجه به اینکه این قاعده بارویکرد جبر و اختیار ارتباط نزدیکی دارد، به منظور جلوگیری از اطناب، از توضیح آن خود داری می‌کنیم.

ج- رویکرد اصل عدم سلطه

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ۶۸ سوره قصص «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» با اشاره به اینکه انسان بالطبع حر و آزاد است مگر اینکه بدست خود و اختیار خود از خود سلب حریت کرده باشد و به اصطلاح عمل خود را تملیک به غیر نموده باشد، می‌گوید؛ در اسلام هیچ کس بر دیگری حق اعمال سلطه ندارد و تساوی انسانها در انسانیت، تساوی آنها در آزادی و اختیار است^(۲۸). لذا انسان غیر آزاد و تحت سلطه، بی اختیار است و انسان بی اختیار، انسان نخواهد بود. در تفسیر انوار درخشان نیز آمده است که «بختار» در آیه فوق بیان نظام تدبیر و سوق بشر به سوی کمال است که از طریق حرکات ارادی و افعال اختیاری تحقق پذیر می‌باشد^(۲۹). در بعضی از تفاسیر دیگر هم گفته شده است که خداوند، اختیار در

عمل را به بندگان عطا فرموده و اصولاً لازمه ثواب و عقاب، اختیار و آزادی آنان می‌باشد^(۳۰). شهید مطهری^(۳۱) نیز در توضیح آیه «لَا كَرْهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرِّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶) عنوان می‌کند که هر گاه عقیده‌ای به بشر تحمیل شود، جلو تفکر انسان را می‌گیرد و به صورت زنجیری برای عقل و فکر انسان در می‌آید. اینگونه عقاید در واقع یک سلسله زنجیرهای اعتیادی، عرفی و تقلیدی است که فکر و روح انسان را مسدود و مغلول می‌کند. یکی از وظایف انبیاء همین بوده که اینگونه پایگاههای غلط اعتقادی را خراب کنند و زنجیرها را بگسلند تا انسانها آزادانه بتوانند فکر کنند و تصمیم بگیرند.^(۳۲) علامه مطهری در جای دیگر با اشاره به اینکه اسلام طرفدار این است که اصول دین تحقیقی باشد و نه تقلیدی یا تحمیلی، می‌گوید؛ مسأله آزادی مذهب و عقاید مذهبی اجباراً باید آزادانه مورد تحقیق واقع شود و گرنه با روح مذهب که هدایت و راهنمایی است، منافات دارد^(۳۳).

اصولاً بعضی چیزها به هیچ وجه اجبار بردار نیست و نمی‌شود بشر را در آن خصوص مجبور ساخت. به عنوان مثال، محبت و دوستی را نمی‌توان با زور و اجبار ایجاد کرد و یا از بین برد. ایمان نیز به همین صورت است. یعنی ایمان را نمی‌توان به زور به کسی تحمیل کرد؛ بلکه باید از طریق حکمت و موعظه حسنه دعوت نمود و مردم هم آزادانه تصمیم بگیرند «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» و این نشان می‌دهد که اسلام به منطق خود اعتماد دارد.

در آیه دیگر می‌فرماید: «فَذَكَرْنَا أَمَانَاتِ مَذَكْرَ لِسْتِ عَلَيْهِمْ بِمَصِطَرٍ» (غاشیه: ۲۲): ای پیامبر وظیفه تو گفتن، ابلاغ و یادآوری است، تو فرمانروا و مسلط بر مردم نیستی که بخواهی به زور آنها را مسلمان و مؤمن سازی. مردم در اینگونه مسائل آزادند و راهی جز آزادی نیست. بشر اگر بخواهد رشد پیدا کند، باید در کار خود و در انتخاب خود آزاد باشد. اگر به پنهان اینکه مردم رشد ندارند، مسأله‌ای، به آنان تحمیل شود در واقع آزادی از آنها گرفته شده و آن مردم همواره با رشد فاصله خواهند داشت. شهید مطهری می‌گوید؛ رشد^(۳۴) یک ملت به این است که آزاد باشد ولو در آن آزادی ابتدا اشتباه هم بکند؛ زیرا از این طریق تجربیات او کامل می‌شود و از رشد اجتماعی برخوردار می‌گردد. اگر به مردم در مسائلی که باید در آنها فکر کنند مانند انتخاب وکیل و غیره از ترس اینکه مبادا اشتباه کنند، به هر طریقی آزادی ندهیم یا روحشان را بترسانیم، این مردم هرگز فکرشان رشد نمی‌کند و پیشرفت نمی‌نمایند^(۳۵). در

اسلام آرمان، فلاح است و فلاح در بردارنده یک آزادی تکاملی و وجودی است که مستلزم رشد و شکوفایی می‌باشد. در عبارتی از امام علی(ع) نقل شده که فرمود: «لَا تُكُونُوا فِي شَيْءٍ مِنْ أَلَا تَكُونُمْ مُكْرَهِينَ» در هیچ حالتی از زندگیتان تحت فشار قرار نگیرند.^(۳۶) دینی که از مردم در اصول خود، تحقیق؛ یعنی به دست آوردن مطلب از راه تفکر و تعقل را می‌خواهد، خواه و ناخواه برای مردم آزادی قائل است. اسلام که می‌گوید من اصول دین را بدون آنکه آزادانه آن را درک کرده باشید، نمی‌پذیرم؛ هیچ گاه خواهان پذیرش اجباری دین نیست.

آیت الله مطهری پیدایش و گسترش تمدن اسلامی را مرهون دو علت اساسی می‌داند؛ یکی تشویق زیاد اسلام به تفکر، تعلیم و تعلم، و دیگری احترام اسلام به عقاید ملتها و آزادی آنان در دیدگاهها و اعتقاداتشان. وقتی آن مرد عرب با یک بیان جسارت‌آمیزی از علی(ع) سؤال می‌کند و یاران امام با ناراحتی و غضب می‌خواهند عکس العمل نشان دهند، امام آنها را از کار باز می‌دارد و می‌فرماید: با عصبانیت و خشونت نمی‌توان دین خدا را بر پا داشت و برهان الهی را نمایان ساخت «إِنَّ الطَّيِّبَ لَا يَقُومُ بِهٖ حُجَّجِ اللَّهِ وَ لَا تَنْظُرُ بِهٖ بَرَاهِينَ اللَّهِ» و به آن مرد عرب می‌فرماید: «اسئَلْ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَ مَا فِي جَوَانِحِكَ»؛ یعنی «به هر شکل و طریقی که می‌خواهی سؤال خود را مطرح کن (هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو)» و این برخورد صحیح، زمینه هدایت او به دین مبین اسلام می‌گردد. در داستان مشاجره مفضل ابن عمر، از یاران امام صادق(ع) با ابن ابی العوجاه یکی از زنادقه و منکرین خدا که خشم مفضل را برمی‌انگیزد، ابی العوجاه می‌گوید؛ امام صادق با کمال مهربانی همه حرفهای ما را گوش می‌کند و آنگاه با یک سمه صدری به پاسخ دادن می‌پردازد بدون اینکه عصبانی شود و یا خشمگین گردد^(۳۷).

می‌بینیم که اسلام جانبدار یا برجای منطق، استدلال و آزادی اندیشه است. در اسلام، بررسی اصول عقائد برای هر فرد یک وظیفه ضروری شناخته شده تا بی دلیل و برهان چیزی پذیرفته نشود. اسلام، کسانی را که کور کورانه به عقائد پدران و نیاکان خود دل می‌بندند، نکوهش می‌کند و آنگاه توصیه می‌نماید که: خود بیندیشید و ژرف‌نگر باشید و به اندیشه‌های سست و پاره، دل نسیارید و تنها از دانش و یقین پیروی کنید (سوره اسراء: آیه ۳۶). در اسلام به مخالفین حق داده شده که در محافل علمی، اشکالهای خود را بیان کنند و دلائل خویش را



بر شمرند و پاسخ بشنوند: «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین»^(۳۸). در صدر اسلام نیز یهود و نصارا و سایر گروه‌های غیرمسلمان نزد پیامبر (ص) یا امامان (ع) می‌آمدند و به بحث می‌نشستند و در اعصار و قرون بعد هم این شیوه رایج بود و اقلیت‌های مذهبی و دیگران در محافل دانشمندان اسلامی به مناظره می‌پرداختند.

دکتر گوستاولوبون در کتاب «تمدن اسلام» می‌نویسد: در بغداد مجالسی بر پا می‌گردید و تمام نمایندگان یهود، نصارا، هندو، گبر و دهری در آن شرکت می‌نمودند و با کمال آزادی نطق می‌کردند و بیان هر یک با تامل شنیده می‌شد و تنها تقاضائی که از آنان می‌شد، این بود که در مناظره‌های خویش بر دلیل عقلی متکی باشند. وی اضافه می‌کند که اگر درست ملاحظه شود، بعد از هزار سال، جنگ‌های سخت و وحشیانه و عداوت‌های هوا پرستانه و خونریزی‌های بیرحمانه، تاکنون اروپا به تحصیل این درجه از تساهل و آزادی موفق نشده است.^(۳۹)

بسیاری مثل ابوالعلاء و ابن ابی‌العوجاه و دهریون در اوج حکومت اسلامی آزاد بودند که حرف خودشان را بگویند، آزادانه در مجامع اسلامی به بحث و ارانه دلایل خود بپردازند و خود مسلمانان همین دلایل و مباحث را نوشتند و همراه پاسخها برای ما باقی گذاشتند. کتب «احتجاج» را چنانکه مطالعه کنید، می‌توانید میزان آزادی مذهبی و فکری را در قرون اول، دوم، سوم و چهارم حدس بزنید. پر واضح است که از تنازع افکار و تضاد آزادانه اندیشه‌هاست که فکر تازه به وجود می‌آید و تصحیح و تکمیل می‌شود^(۴۰) و چه بسا همین آزادی قرون اول، دوم و سوم بود که تمدن نیمه قرن سوم، چهارم و پنجم اسلام را به وجود آورد. مسأله «باب اجتهاد» در اسلام؛ یعنی تحقیقات آزادانه در مسائل مذهبی و استنباطات نوین دینی و انطباق مذهب با مقتضیات زمان و مکان و تحولات تاریخ، یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد آزادی فکری همواره وجود داشته و حتی اختلافات و تفاوت سلائق با جمله «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلاق» به رسمیت شناخته شده است.^(۴۱)

فرموده شخصیتی چون علی (ع) که اعلم الناس است - که دوست دارم آنچه را که حق می‌بینید، آزادانه به من بگویند؛ زیرا خود را بر تو از آنکه به خطایی دچار شوم، نمی‌بینم^(۴۲)، به دیگران می‌آموزد که ابراز و بیان کلیه واقعیات، مفید به حال بشر در قلمرو مادی و معنوی نه فقط آزاد است؛ بلکه سکوت و ترک آن مدموم شمرده شده است. آگاهان نه خود حق دارند که

ساکت بمانند و نه کسی حق دارد آنان را ساکت کند. کتمان حق که باعث نلیس حق و باطل می‌شود در قرآن کریم تحریم شده (سوره آل عمران: آیه ۷۱)^(۴۳) چنانچه حتی مرتکبان چنین کتمان و سکوتی نفرین گردیده‌اند. (سوره بقره: آیه ۱۵۹).^(۴۴)

اما روی دیگر سکه، حساسیت شدید مصلحانه علیه بیان آن چیزهایی است که صریحاً یا ملاً به تخریب «حیات معقول» در وجه نظری، اخلاقی، یا رفتار فردی و جمعی می‌انجامد. لذا می‌بینیم که ترویج و تبلیغ کفر و خرافات، بت‌پرستی و نژادپرستی، مفاسد اخلاقی و امثال آنها ممنوع گردیده است؛ چرا که به حقوق معنوی یا مادی انسانها صدمه زده و حیات معقول را به مخاطره می‌اندازد.^(۴۵) منطقی نیست که برای تجویز یک قرص سرد معمولی، آزمایش، تحقیق، استاندارد و کنترل باشد؛ ولی در ابراز نظریات در علوم انسانی، تربیتی، دینی و اخلاقی که سرنوشت انسان را می‌سازد، هیچ قید و شرط نظارتی نباشد و انسانهای مظلوم و توده‌های کم‌دانش، آزمایشگاه عده‌ای نظر باز حرفه‌ای و آماج گدازه‌های نابودکننده و خاکسترهای مسموم برخی اندیشه‌ها باشد که بر ذهن و حقوق مردم فرو می‌ریزد.^(۴۶)

د- رویکرد قاعده لاضرر

یکی از روایات مشهور که در اصول کافی نقل شده، در مورد شخصی به نام «سمره ابن جندب» است که درخت خرمایی در باغی داشت که راه ورودی آن، از منزل یکی از انصار می‌گذشت و بدون اجازه او رفت و آمد می‌کرد. مرد انصاری به پیامبر (ص) شکایت می‌کند و پیامبر (ص) نیز از سمره می‌خواهد که یا با اجازه وارد شود و یا نسبت به فروختن درخت خرما اقدام نماید؛ ولی سمره نمی‌پذیرد. در نتیجه پیامبر (ص) به مرد انصاری می‌فرماید: برو و درخت او را از جای در آور؛ زیرا ضرر زدن به دیگران جایز نیست. «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام». پس می‌بینیم که چون رفت و آمد بدون اجازه سمره در تعارض با آزادی مرد انصاری است، اگر چه درخت در ملکیت سمره می‌باشد، پیامبر اکرم (ص) آن را روا نمی‌شمارد؛ زیرا موجب نقض آزادی و حق اولیه مرد انصاری بوده و ضرر به دیگران است. بنابراین، اصل آزادی در اسلام کاملاً مورد قبول است؛ اما نباید موجب ضرر رساندن به حق آزادی دیگران شود.^(۴۷)

اگر مالکیت با آزادی فرد یا افرادی تزاخم و تضاد پیدا کند، این مالکیت است که باید از



بین برود و سلب گردد. در این ماجرا، مالکیت با حقی از حقوق (آزادی) تزامم دارد نه با یک مالکیت دیگر. صاحب خانه از آن مرد توقع داشت که سر زده وارد نشود و این توقع، حقی از حقوق او یعنی همان آزادی او بود که چون آن شخص حاضر نشد این حق را مراعات نماید، هر دو مالکیتش از بین می‌رود؛ هم مالکیت به یک نخل زنده و هم مالکیت او به زمین و جایگاه نخل. این، اهمیت آزادی و رعایت حقوق افراد را خاطر نشان می‌سازد که دو نوع مالکیت در مقابل حقی از حقوق یک فرد سلب می‌گردد؛ زیرا این مالکیتها مزاحم آسایش و آزادی دیگران است.^(۲۸) ناکفته نماند که قاعده لاضرر فقط به وسیله حکومت اجرا می‌شود که به هرج و مرج و بی‌ثباتی منجر نگردد. حکومت در حقیقت از طریق این قانون، موانع آزادی را مرتفع می‌نماید و حق آزادی را برای آحاد جامعه مصون می‌دارد.

برخی معتقدند که «لاضرر» نفی حکم می‌کند و نه اثبات حکم، مثلاً وجوب روزه در مواقع ضرر، منتفی می‌گردد و وظیفه دیگری به عهده مکلف گذاشته نمی‌شود؛ اما عده‌ای مفاد لاضرر را به «نفی بر نهی» حمل می‌کنند. در این صورت گفته می‌شود که لاضرر نه تنها حکم را نفی می‌کند؛ بلکه نهی هم می‌نماید؛ یعنی یک وظیفه و حکم دیگری را برای مکلف ثابت می‌کند. نه تنها روزه گرفتن برای مریض را از وجود می‌اندازد؛ بلکه حرام هم می‌کند.^(۲۹) لذا می‌توان گفت؛ در داستان نخل نه تنها مالکیت فردی که مزاحم آزادی دیگران شده است، سلب می‌گردد، بلکه مزاحم آزادی دیگران بودن، حرام و منهی شمرده می‌شود.

عبارت «لاضرر» به رابطه فرد با فرد دیگر و رابطه فرد با جامعه ناظر است. ضرر از باب مفاعله و بین اثنتی است و تکلیف دو نفر مزاحم و مخاصم را روشن می‌کند و «ضرر» ثلاثی مجرد است و تکلیف خود فرد یا یک نفر را بیان می‌نماید. در تعارض و تزامم دو حق، دو مالکیت، یک حق و یک مالکیت، وقتی یکی از طرفین نسبت به دیگری مضر و ضرر زننده تشخیص داده شد، به رفع ضرر محکوم می‌گردد و در صورت استتکاف، «رفع» به «دفع» مبدل می‌گردد. اگر آقای سمره ضرر خودش را رفع می‌کرد و دیگر مانع آزادی دیگران نمی‌شد، مالکیتش محفوظ می‌ماند؛ ولی چون رفع نکرد، وجوب رفع به وجوب دفع تبدیل گردید و مالکیتش سلب شد.^(۳۰) و این امر به وضوح اهمیت و اولویت آزادی را نشان می‌دهد. بن ارتباط نیست که در اینجا اشاره کوتاهی به حق یا تکلیف بودن آزادی بشود. برخی

معتقدند آزادی حق مردم است و عده‌ای دیگر آن را تکلیف می‌دانند. در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده است:

«حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداوند است و هم او، انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

این موضوع در قانون عادی نیز منعکس گردیده است. در موارد ۹۵۹ و ۹۶۰ قانون مدنی می‌خوانیم:

ماده ۹۵۹: هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی، حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.

ماده ۹۶۰: هیچ کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و اخلاق حسنه باشد، از استفاده از حریت خود صرف نظر نماید.

با توجه به مواد مذکور در قانون اساسی و قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مشخص می‌گردد که آزادی هم حق است و هم تکلیف؛ یعنی نه تنها آزادی حق است؛ بلکه حفاظت و حراست از آزادی، استفاده از آن در مسیر تعالی فرد و جامعه، و هر چه بهتر به کار گرفتن آن، نوعی تکلیف و وظیفه است و بعضی از نویسندگان و محققان مانند دکتر فتحی الدریسی، نویسنده معاصر عرب از این پدیده، تحت عنوان «حق تکلیفی» یاد می‌کنند؛ یعنی ماهیتی که هم حق است و هم تکلیف و وظیفه.^(۳۱) شایان ذکر است که این حق آزادی در دین مبین اسلام یک حق فطری می‌باشد که از سایر حقوق والاتر و بالاتر است؛ همانند حق حیات که مثلاً از حق مسکن بالاتر می‌باشد.^(۳۲) بنابراین، با توجه به اینکه در اسلام انسان حق سلب آزادی و حریت خود را هم ندارد، پرواضح است که سلب آزادی دیگران به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود و این از قاعده لاضرر به خوبی استنباط می‌گردد.



پی نوشتها:

- ۱- علی شریعتی، حجاب و آزادی: مجموعه سخنرانی کفرانسن زن، معاونت پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۰۳.
- ۲- ویکتور کوزن، فرهنگ گزیده آرای اندیشمندان، گرد آورنده: مهرداد جوانبخت، اثرات کتاب، اصفهان، ۱۳۷۶، ص ۱۸.
- ۳- به عنوان مثال فرهنگنامه آکسفورد آزادی را شرایط و وضعیتی که در آن محدودیت و محصوریت وجود ندارد، سما کرده است:
The condition of being unrestricted
4- Gastil, R. D. (1986) Freedom in the World: Political Rights and Civil Liberties, Greenwood press, New York.
- ۴- محمدتقی جعفری، به نقل از حسن رحیم پور ازغدی، روزنامه اطلاعات، ۶ دیماه ۱۳۷۷.
- ۵- عباسعلی حمید زنجانی، مبانی اندیشه سیاسی دژ اسلام، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، [س.جا.]، [س.تا.]، ص ۹۲.
- ۶- ابراهیم طاهری، تاریخ اندیشه های سیاسی در غرب، نشر قوس، تهران، ۱۳۷۲، ص ۲۷۵.
- ۸- شریعتی، پیشین، ص ۱۰۴.
- ۹- ابن، اعتراف پایتزر بهر کاتولیکهای جهان است که آراء و باورهای نامحدوده در غرب آزادی واقعی انسانها را می سازد است. به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۴ بهمن ۱۳۷۰.
- ۱۰- ناصر مکارم شیرازی، برگزیده تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۳۹.
- ۱۱- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۲ (من ترک الشهوات کان خیرا).
- ۱۲- محمدی ری شهری، پیشین، ج ۴، ص ۳۳۶.
- ۱۳- همان، ص ۳۹۷.
- ۱۴- لا یختر یدع هذه اللماظة لأهلها أنه ليس لأنتسکم من الألبه فلا یتیموها ألبها (حکمت ۲۵۶).
- ۱۵- مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳.
- ۱۶- امام علی (ع): لا تکن خبیة فیرک و قد جعلک الله حراً (نامه ۳۱ نهج البلاغه).
- ۱۷- سیدمحمدباقر صدر، نقش پیشروایان شیعه در بازاری حاکمه اسلامی و آزادی دو قرآن، مترجم: علی اسلامی، انتشارات روزبه، تهران، [س.تا.]، صص ۲۱-۳۰.
- ۱۸- مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸.
- ۱۹- مطهری، پیشین، ص ۱۵۵.
- ۲۰- «اما بعد فقد جعل الله سبحانه لی علیکم سقاً بولاية أمرکم و لکم علی من الحق مثل الذي لی علیکم... و لا یجری لاحد الا حری حلیه و لا یجری علی احد الا جری له: خداوند سبحان با حکومت من بر شما برای من حق بر شما قرار داده است و شما را همان اندازه حق بر عهده من است که مرا بر عهده شماست. حق همواره دو طرفی است، کسی را بر دیگری حق نیست، مگر اینکه آن دیگری را هم بر او حق است.
- ۲۱- مطهری، پیشین، صص ۲۰۲-۲۰۴.
- ۲۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۵ کتاب اصول فلسفه و روش و تالیسم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۲، صص ۶۱۱-۶۲۰.
- ۲۳- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۶، ج ۲۵، ص ۳۳۶.
- ۲۴- سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، مترجم: سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۹۵.
- ۲۵- عباسعلی حمید زنجانی، فقه سیاسی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲۶- مهرداد جوانبخت، پیشین، ص ۱۵.

۲۷- ناصر مکارم شیرازی، اعتقاد ما، انتشارات نسل جوان، قم، ۱۳۷۵، ص ۹۳.

۲۸- سیدمحمدحسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲۹- سیدمحمد همدانی، انوار درخشان در تفسیر قرآن، کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۳۸۰، ج ۱۲، ص ۲۵۹.

۳۰- سیدعلی اکبر قریشی، تفسیر احسن الحدیث، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۶۶، ج ۸، ص ۸۷ حسین حسین، تفسیر اثنا عشری، انتشارات میقات، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱۲، ص ۱۸۰.

۳۱- مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۵، صص ۱۱۵-۱۳۶.

۳۲- دُو بَشِیحْ غَنَمٌ اِمْرُؤْمٌ وَا لِعِلَالِ النِّسَاءِ کَأَنَّ غَلَبَهُمْ اَعْرَافُ، ۱۷۵.

۳۳- مطهری، پیشین، ص ۸۵.

۳۴- شهید مطهری در حای دیگر در تعریف رشد می گوید: «رشد؛ یعنی لیاقت و شایستگی برای نگهداری و بهره برداری از امکانات و سرمایه هایی که در اختیار آن ان قرار داده شده است. (امدادهای غیبی در زندگی بشر، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۲، ص ۱۳۰.

۳۵- مطهری، پیشین، ص ۱۲۲.

۳۶- محمدعلی زکریایی، فلسفه و جامعه شناسی سیاسی، کتبت اول، انتشارات الهام تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۴.

۳۷- مطهری، پیشین، ص ۱۲۹.

۳۸- بکر دلیشان را با یادآوری کرد راستگویتانید. (بقره، ۱۱۱).

۳۹- گوستاو لوبون، تمدن اسلام، صص ۸۱۵، ۷۱۲. به نقل از درسهایی از اصول دین، از هیات تحریریه مؤسسه در راه حق، مرکز نشر فیات، تهران، ۱۳۷۲، صص ۲۸۲-۲۸۳.

۴۰- علی (ع) «واضحوا بعضی الراى یعمین ینزلک منه الصواب». عبدالواحد الأمدی التیمی، غرر الحکم و دررالکلم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ / ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۱۵۲.

۴۱- محمد علی زکریایی، پیشین، صص ۵۶-۵۵.

۴۲- «لا تکتبوا عن مقاله بحق او مشور و بملی، لاشی لست فی نفسی بفرق أن احطن و لا أمن ذلک من فعلی.. (حلیه ۲۱۶، نهج البلاغه).

۴۳- «یا أهل الکتاب لم تلبسون بالباطل و تکنون الحق و اتم تعلمون».

۴۴- «أنا الذین ینکمون ما انزلنا من النیات و الهدی من بعد ما یشاء للناس فی الکتاب اولئک ینهم الله و ینهم اللعینون».

۴۵- محمدتقی جعفری، به نقل از حسن رحیم پور ازغدی، پیشین.

۴۶- به نقل از رحیم پور ازغدی، پیشین.

۴۷- منصور میراحمدی، مفهوم آزادی دو فقه سیاسی شیعه، فصلنامه علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم (ع)، شماره اول، قم، ص ۸۴.

۴۸- مرتضی رضوی، برداشتهای فقهی، مؤسسه انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۶۶، صص ۲۱۴-۲۲۰.

۴۹- همان، ص ۳۰۶.

۵۰- همان، ص ۳۱۱.

۵۱- به نقل از سید محمد اصغری، روزنامه اطلاعات، ۸ بهمن ۱۳۷۷.

۵۲- اشاره به بیانات مقام معظم رهبری در دانشگاه تربیت مدرس، مورخ ۱۳۷۷/۱.

